

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آن لائن نمی باشد



26 جون 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

چگونه محمد داؤد را به یک مخالف سرسخت نظام مبدل کردند؟

تسويد و تصويب قانون اساسی جديد و معضله ماده 24:

یکی از کارهای مهمی که بر دوش حکومت داکتر محمد یوسف گذاشته شده بود، تسويد قانون اساسی جدید بود که برای اینکار یک کمیسیون مرکب از شخصیت های مجرب و مورد اعتماد حکومت و پادشاه توظیف گردید. داکتر عبدالصمد حامد، داکتر میرنجم الدین انصاری، محمد موسی شفیق، سید قاسم رشتیا، میرمحمد صدیق فرهنگ، حمیدالله، تحت ریاست سید شمس الدین مجروح اعضای کمیسیون تسويد بودند که مسوده را البته به مشوره پادشاه طی تقریباً یک سال تکمیل و آنرا پس از گزارش در مجلس وزراء به یک کمیسیون مشورتی 28 نفری تحت ریاست داکتر عبدالظاهر (معاون دوم صدارت و وزیر صحنیه، بعداً رئیس ولسی جرگه) سپردند. از جمله سه عضو کمیسیون مشورتی هر یک میر غلام محمد غبار، استاد صلاح الدین سلجوقی و داکتر محمد آصف سهیل به دلایلی از اشتراک در آن معذرت خواستند.

در بین اعضای شامل این کمیسیون بحث های جدی در موارد مختلف مواد مسوده صورت گرفت که یکی آن مخالفت با ماده 24 قانون اساسی بود که بیشتر از طرف دو عضو کمیسیون مشورتی (نور احمد اعتمادی و خانم معصومه عصمتی) پیش گردید و جریان چند بار به اطلاع پادشاه نیز رسانیده شد. (برای شرح مزید دیده شود: م.م. صدیق فرهنگ - "افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ پشاور، صفحه 717 تا 722)



(اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حین توشیح قانون اساسی مورخه 9 میزان سال 1343 با حضور داشت اکثر اعضای کمیته تسويد)

در ارتباط با موضوع بحث این نوشته، لازم است تا متن ماده 24 قانون اساسی را در اینجا اقتباس کرد:

«ماده بیست و چهارم: پسر، دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه خانواده شاهی را تشکیل میدهند. در تشریفات رسمی دولت خانواده شاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع مینمایند.

مصارف خانواده شاهی در بودجه مصارف پادشاهی تعیین میشود، القاب مختص به خانواده شاهی میباشد و مطابق باحکام قانون تعیین میشود.

اعضای خانواده پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی ورزند و وظایف آتی را اجرا نمیکند:

1 - صدارت عظمی یا وزارت. 2 - عضویت شورا. 3 - عضویت ستره محکمه.

اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.»

قابل ذکر است که جمله اخیر در مسوده قید نشده بود و اما وقتی مسوده جهت تصویب به لویه جرگه 1343 رویت داده شد، جمله فوق بر متن افزود گردید و مورد تصویب قرار گرفت.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

از آنجائیکه ماده 24 یک ماده سرنوشت ساز برای تحولات بعدی بشمار میرفت، لازم است تا نخست به بعضی جنبه‌های این ماده حین تسوید و بعد هنگام تصویب در لویه جرگه با نقل قول از کتاب "خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا" پرداخته شود و سپس به تحلیل و بررسی جوانب حقوقی و سیاسی آن توجه مبذول گردد. رشتیا در بخشی از خاطرات خود تحت عنوان "دوره قانون اساسی" می نویسد: «کار مطالعه قانون اساسی از طرف رفقا به جدیت روی دست گرفته شده و برطبق مفاهیم ابتدائی از یکطرف به جمع آوری تمام سوابق از دوره امانی تاحال و از طرف دیگر به مطالعه و تحلیل پیشنهادات سردار محمد داؤد خان که قبل از استعفی به حضور شاه تقدیم نموده و درحقیقت تردد شاه در قبول آن موجب کناره گیری سردار گردیده بود، و اکنون به قسم یک مأخذ قابل مطالعه بدسترس کمیته گذاشته شده بود، آغاز کردند...» (خاطرات سیاسی رشتیا، صفحه 177)

در جمله مسائل بسیار حساس حدود صلاحیت های شاه بود که کمیته بر اساس قوانین اساسی سائر کشورها، چه شاهی و چه جمهوری، فهرست آنرا ترتیب کرده بود. رشتیا می افزاید: «اعلیحضرت فهرست مذکور را به حضور خود خواسته و چند روز نگه داشتند و معلوم میشد که آنرا مثل گذشته به سرداران [اصطلاحی که رشتیا اغلب در مورد دو برادر سردار محمد داؤد و سردار محمد نعیم بکار می برد] نشان میدهند. پس از چند روز اعلیحضرت برای داکتر محمد یوسف خان اطلاع دادند که صلاحیت های شاه زیاد است و باید مورد تجدید نظر قرار گیرد... ما دلائل خود را برای حفظ همین صلاحیت ها توضیح نمودیم که ظاهراً طرف قناعت شان قرار گرفت و نیز درباره ماده 24 که اشتراک اعضای خانواده شاهی را در سیاست منع می نمود، دلائل این کار را با جنبه های مختلف آن بحضورشان شرح دادیم که آنها طرف قبول واقع شد...» (خاطرات سیاسی رشتیا...، صفحه 177 و 178)

در باره عکس العمل پادشاه در مورد ماده 24 سید شمس الدین مجروح - یکی دیگر از حامیان آن ماده در کتاب خاطرات خود چنین می نویسد: «قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود، یک نسخه آن بحضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظه آن مرا بحضور خود خواست و صرف در دومورد نظر خود را اظهار کرد: اول در ماده 24 که حاوی تعریف خانواده سلطنتی و ممنوع قراردادن آنها از صدارت و وکالت و قضاء بود، اندیشه خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید اینکار را بکنیم، اما اگر به صراحت مذکور باشد، برای من مشکلات خانوادگی ایجاد میکند. بهتر است مسکوت گذاشته شود، من [مجروح] دلائل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظر ما را پذیرفت. دوم در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل [در مسوده] ذکر شده بود. او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند. درین مورد هم من دلائل خود را گفتم و به او قناعت دادم که در این کار منظور استقرار مملکت است، نه تنها استحکام خانواده سلطنت، زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیاویزند، هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نزده خانواده سدوزانی و محمدزائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سویه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد، احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است. درین مورد هم به قناعت او پرداختیم.» (س.ش. مجروح: "سرگذشت من"، صفحه 145 و 146)

رشتیا درباره تعیین اعضای کمیسیون مشورتی و گزارش آن بحضور پادشاه می نویسد که: «اعلیحضرت پس از مطالعه نام ها، بطرف من نگاهی معنی داری کرد و فرمودند آیا شما متوجه شده اید که یک نفر محمدزائی هم در بین سی نفر موجود نیست...» بعد از عرض توضیحات لازم در زمینه، از ایشان تقاضا شد که تاحال لست ها نشر نشده است، اگر کسی را شامل لست می سازند، مشکل ندارد. پادشاه بعد از اندکی مکث فرمودند: «بلی شما میتوانید نور احمد اعتمادی و داکتر عبدالقیوم رسول را در لست علاوه کنید». رشتیا می افزاید: «از این تذکر و لحن اعلیحضرت درک کردم که جریانی در پشت پرده موجود است که باید متوجه آن باشیم...». به این صورت دو نفر فوق شامل اعضای کمیسیون مشورتی شدند. (خاطرات رشتیا... صفحه 180)

رشتیا از مناقشه جدی که با نور احمد اعتمادی در جریان بحث روی ماده 24 در کمیسیون مشورتی داشت، بحثی دارد که قابل دقت و بررسی میباشد. او می نویسد: «در موضوع عدم اشتراک اعضای نزدیک خانواده سلطنتی به امور دولتی، خصوصاً احراز عهده های وزارت و وکالت شورا، نمایندگان خانواده صدای اعتراض بلند

کردند و این محدودیت را به منزلهٔ محرومیت یک عده اشخاص معین از حقوق اساسی که برای تمام افراد در همین قانون اساسی در نظر گرفته شده است، تلقی نمودند و اصرار کردند که درین قحط الرجالی یک عده استعداد های برجسته بی جهت و قهراً از خدمت مملکت محروم ساخته میشود. مباحثه بالا گرفت و اما عجیب این بود که هیچکدام از اعضای باقیمانده مجلس در زمینه از آنها و طرز استدلال شان طرفداری نکردند».

رشتیا در ادامه موضوع می افزاید: «بحث جدی درین قسمت بین من و آقای اعتمادی [نور احمد] که سخنگوی گروپ بود، صورت گرفت. آقای اعتمادی پس از اینکه تمام دلائلش رد گردید، تغییر لهجه داده گفت که وضع امروزه افغانستان و مصلحت مملکت ایجاب میکند که از چنین اقدامی که خطرات مهمی را دربردارد، خودداری شود....»؛ رشتیا در جواب گفت: «سنگ تهداب این قانون اساسی به طوریکه مشاهده می کنید، روی تفکیک قوا و استقلال هریک از قوای ثلاثه اجرائیه، قضائیه و تقنینیه قرار گرفته است. پس در صورتیکه افراد نزدیک به مقام سلطنت عهده های صدراعظم و یا وزیر و وکیل را احراز نمایند، تفکیک قوا از بین میرود و سلطنت مثل گذشته با حکومت یعنی قوهٔ اجرائیه یکجا میشود....» (برای شرح مزید دیده شود کتاب: خاطرات سیاسی رشتیا....، صفحه 181 و 182)



محروم ساختن خانواده سلطنتی از دخالت در امور سیاسی و مقامهای حساس با وضع قیود مندرج ماده 24 نتوانست از نقش خانواده سلطنتی در امور مهمه دولت عملاً جلوگیری کند، چنانچه دیده شد که ستر جنرال خان محمد در طول ده سال به حیث وزیر دفاع ملی باقی ماند، اما در پشت پرده تمام امور وزارت و قوای نظامی در دست سردار عبدالولی می چرخید و ستر جنرال فقط یک پرده پوش قدرت واقعی در آن وزارت محسوب می شد. همین نفوذ عبدالولی تنها در ساحه نظامی منحصر نبود، بلکه امر او در اکثر حالات بالاتر از صدراعظم ها واجب التعمیل پنداشته می شد. در مورد تفکیک قوای ثلاثه دولت که رشتیا آنرا پدیدهٔ میرا از نفوذ خانواده سلطنتی میدانست، باز هم این امر تحقق نیافت، بلکه بجای آنکه قوای ثلاثه مستقلانه عمل کنند، بر عکس مداخله آنها یکی در امور دیگر بحدی رسید که برای هر سه قوه به حیث یک عامل بحران تبدیل شد. اختلافات داخلی پارلمان و مداخله و کلاء در امور حکومت و دست زدن قضا در امور سیاسی تقریباً از آغاز تا انجام دههٔ دموکراسی رو به افزایش بود و این تشنتت زمینهٔ نموی احزاب افراطی راست و چپ را که هریک از حمایت های بیرونی برخوردار بودند و نظم عامه را با راه اندازی مظاهرات و نیز تخریبات غیر مستقیم اخلال میکردند، فراهم می نمود که تفصیل مزید آن در این مختصر نمی گنجد، ولی نمیتوان از آن چشم پوشی کرد.

در این میانه تبدیل کردن یک شخصیت با نفوذ مثل محمد داؤد و محروم ساختن او از فعالیت آزاد سیاسی زیر نام "عضو خاندان پادشاهی" واقعیت تلخی بود که عده ای او را عمداً به اصطلاح عوام به یک "پلنگ زخمی"

تبدیل کردند و بدانوسیله او را به سمتی کشانیدند که این انتقام را به شیوه دیگر بگیرد. تفاهم بعدی او با جناح چپ، بخصوص نزدیکی "تاکتیکی"، نه "ایدئولوژیکی" با عده ای از پرچمی های عیان و پنهان در راه اندازی کودتای 26 سرطان 1352 یکی از پیامدهای خطیر همین ماده 24 بود که نوراحمد اعتمادی در آغاز به آن اشاره کرد. به همین دلیل بود که دهه قانون اساسی با نمایش "طلائی" خود در هر سالیکه میگذشت متأسفانه تغییر رنگ میداد و تجلی "مس" را به خود میگرفت و بحران های سیاسی و اقتصادی بیشتر را بارمی آورد که سقوط پیهم پنج حکومت در ظرف ده سال خود گواه این وضع است. (برای شرح مزید دیده شود: صباح الدین کشکی: "دهه قانون اساسی - صفحات متعدد)

در اینجا قبل ذکر است که پیشنهاد ارسالی محمد داؤد برای کمیته تسوید قانون اساسی جدید در مجموع با آنچه در مسوده آمده بود، به شمول اصل "تفکیک قوا" به قول رشتیا تفاوت بسیار نداشت و تفاوت فقط در چند نکته فرعی بود. به این اساس گفته میتوانیم که پیشنهاد محمد داؤد و بعداً متن مسوده البته پس از تصویب کمیته مشورتی در یک مسیر در حرکت بود.

از این معلوم میشود که شاید اکتاء بر اصل تفکیک قوای ثلاثه وسیله ای بود که رشتیا فقط برای اقتناع پادشاه و ظاهراً ساکت ساختن او بکار گرفته بود. معلوم نیست که آیا خود پادشاه تا چه حد با این الفاظ معتقد بود و یا اینکه خودش میخواست حسن نیت خود را به "سرداران" نشان دهد و اما دردل به رشتیا و امثالهم موقع ابراز نظر قاطعانه میداد و چنان وانمود میکرد که گویا سخنان آنها مورد قناعت حضور شان است، ورنه به حیث یک پادشاه حق داشت تا با ابراز نظر جدی خود توجه کارگردانان قانون اساسی را به موضوع مورد نظر خود به نحوی معطوف سازد.

اقدامات "نا مناسب" حین تدویر لویه جرگه:

بر طبق فرمان پادشاهی لویه جرگه بتاريخ اول میزان 1343 مطابق 23 سپتمبر 1964 در قصر سلامخانه ارگ شاهی دائر گردید که ترتیبات اداری و لوژستیکی آن بعهده و صلاحیت خاص رشتیا گذاشته شد. با نزدیک شدن تاریخ انعقاد لویه جرگه، افواهایی بطور مسلسل براه انداخته شد، به قول رشتیا که: «گویا سردار [محمد داؤد] گفته بود که بروز افتتاح لویه جرگه شخصاً در مجلس حضور یافته، انفکاک خود را از عضویت خانواده سلطنت اعلان خواهد کرد و افواه دیگر از آمادگی هواخواهان سردار برای مانع شدن انعقاد لویه جرگه ولو استعمال قوه باشد، خبر میداد.» رشتیا این افواها را به اطلاع داکتر محمد یوسف رسانید و او موضوع را با پادشاه مطرح کرد. پادشاه خواهان معلومات بیشتر از رشتیا گردید. اعلیحضرت پس از شنیدن گزارش مربوط به افواها مذکور به رشتیا اطمینان داده و گفت: «گمان میکنم منبع این افواها خود سردار نیست!» و پرسید که چه تدابیری را میتوان در همچو وضعیت اتخاذ کرد؟ رشتیا می گوید: «اگر چند نفر قابل اعتماد با هدایت صریح برای مراقبت دروازه گماشته شوند، هیچکس نخواهد توانست بدون داشتن کارت عضویت در محوطه داخل شود... اعلیحضرت با تبسم معنی داری پرسیدند: کسی که در مقابل سردار قد علم کند کی خواهد بود؟، بدون تردد گفتم خودم.»

با این ترتیب رشتیا به گفته خودش یکی از دوستان قدیم و با اعتماد خود را بنام "میرحبیب الله" وظیفه داد که خانه سردار را برای چند روز تاختم لویه جرگه زیر نظارت گیرد و از رفت و آمد اشخاص به او اطلاع دهد. با اینکار در حقیقت رشتیا بر علاوه امور وزارت مالیه، وزارت مطبوعات، امریت اداری لویه جرگه، عضویت در کمیته تسوید قانون اساسی که باید در ردیف سائر اعضا از مسوده دفاع میکرد و به سؤالات نمایندگان جواب میداد، وظایف مربوط به وزارت داخله، مصئونیت ملی و وزارت دفاع را در راه تأمین امنیت لویه جرگه بعهده گرفت و نفر خاص خود را مامور مراقبت خانه محمد داؤد ساخت که میدانم این همه وظایف مناسب مقام و شأن او بود یا نه؟ و آیا او یگانه کسی بود که باید به همه وظایف رسیدگی میکرد و آیا در حکومت داکتر محمد یوسف شخصی دیگر قابل اعتماد سراغ نمی شد و یا اینکه اشتیاق به اجرای این همه امور عواملی دیگری داشت؟ والله اعلم. (برای شرح مزید دیده شود: خاطرات رشتیا...، صفحه 191 تا 195)

قابل ذکر است که دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان سابق قوماندان قوای هوایی و مدافع هوایی که مدتی چند سال را به اتهام اشتراک در کودتای مسمی به "میوندوال" چند ماه بعد از کودتای 26 سرطان 1352 زندانی

گردید و قبلاً یکی از شخصیت های نزدیک به محمد داؤد بود، در کتاب خاطرات خود بنام "افغانستان در جریان زندگی من" گزارشی دارد در همین راستا. جنرال موصوف می نویسد که قوماندان امنیه بهاءالدین خان روزی بخانه من آمد و از صبح تا عصر بامن ماند و از هر در سخنی گفت... و در ادامه رویداد را چنین بیان میکند: «پس از یک هفته یک دوست من آمد از من پرسید که بهاءالدین خان قوماندان امنیه به جای شما آمده بود! گفتم بلی. گفت شما خبر ندارید که او وظیفه داشت. من گفتم که نی چیزی بما نگفت. دوستم به من گفت که به شما خصوصی میگویم چون دوست من هستی او وظیفه داشت که شما را درخانه نگهداری کند، زیرا اطلاع رسیده بود که خودت با محمد داؤد خان به سلام خانه میروی و مانع قانون اساسی می شوی. من [عبدالرزاق] گفتم که من هیچ خبر ندارم و من یقین دارم که داؤد خان هم ازین خبر ندارد و نی آنها اینطور ترتیب را گرفته بود. بهر صورت از جای داؤد خان تا خانه شما عسکر ایستاده کرده بودند و پیش سلام خانه یک کندک وظیفه داشت که اگر خودت با داؤد خان بیائی، مانع شوند و نگذارند که شما به سلام خانه داخل شوید. اگر از امر شان ابا ورزید، ممکن شما را با تفنگچه می زدند. گفتم آنها میدانند و اعمال شان، اما ازین چیزی نی خبری داشتیم و نی آرزو بوده که این کار شود. خو بهر صورت این یک دسیسه بوده که از طرف مغرضین ترتیب شده بود.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، چاپ کابل، 1384، صفحه 93 تا 95)

لویه جرگه و تزئید فقره اخیر در ماده 24 :

روابط "کجدار و مریز" که از چندی بدانسو بین دو جناح خانواده سلطنتی برقرار بود، وقتی به شدت برهم خورد که لویه جرگه موادی را در قانون اساسی جا داد که محمد داؤد آنرا به حیث یک توطئه آشکار علیه خود پنداشت. تصویب ماده 24 در شش فقره که فوقاً جزوار ذکر گردید، در اول پنج فقره داشت و فقره ششم از طرف لویه جرگه به آن اضافه شد، به این عبارت که: «اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.» (کابل تایمز، 12 سپتمبر 1964، صفحه اول)

برطبق پنج فقره اولی اعضای خانواده سلطنتی بشمول محمد داؤد از احراز مقام صدارت، وزارت، عضویت شوری و ستره محکمه محروم شدند. کشکی مؤلف کتاب "دهه قانون اساسی.." در زمینه شرح ذیل را ارائه میدارد: «محمد داؤد اصلاً در نظر داشت تا در صحنه سیاست ملی از طریق تأسیس یک حزب سیاسی که خودش در راس آن قرار داشته باشد، وارد گردد، نه به حیث رئیس دولت یا حکومت. ماده 24 به شکل اولی آن، مانع بازگشت او بقدرت نمیگردید، ولی در اثر اصرار و تحریک یک تعداد قدرت های مخالف محمد داؤد، نمایندگان لویه جرگه واداشته شدند تا درین ماده دو تعدیل دیگر را نیز علاوه کنند. نخستین تعدیل این بود که اعضای خانواده سلطنتی نمیتوانند در احزاب سیاسی اشتراک ورزند. تعدیل دوم گفت که اعضای خانواده سلطنتی مادام الحیات به عضویت خاندان باقی مانده و حق نخواهند داشت این لقب و حیثیت خود را ترک بگویند. تعدیل اخیر در برابر شایعاتی صورت گرفت که گفته میشد محمد داؤد (هرگاه بخواهد) میتواند خود را از عضویت خاندان سلطنتی خارج گرداند. ازین مرحله به بعد محمد داؤد یک خصم سوگند خورده نظام جدید گردید.»

رشتیا نیز بدون آنکه بر موجبات این وضع که در قدم اول نتیجه تلاشهای ناعاقبت اندیشانه خودش و معتمدینش بخصوص داکتر محمد یوسف صدراعظم بود، به این واقعیت اعتراف میکند و می نویسد: «باتمام موشگافی ها باز هم حکومت نتوانسته بود، جلو نفوذ سرداران را در دستگاه دولت در هیچ یک از مواقع و مراحل بکلی مسدود نماید که این ضعف در اوقات مابعد بیشتر نمایان و موجب تولید پروبلم های جدی برای حکومت های مابعد گردید.» (خاطرات سیاسی رشتیا...، صفحه 202)

اگر راه بروی محمد داؤد بسته نمی شد، چه حالتی پدید می آمد؟

این سوالیست که هر هموطن به آن پاسخ متفاوت خواهد داد و هر یک بزعم خود درباره ابراز نظر خواهد کرد، ولی اگر رویداد ها را بطور درست مورد بررسی قرار دهیم و آنرا مبراء از حب و بعض ها فقط بطور منصفانه ارزیابی کنیم، شاید بتوانیم بیک "سناریوی" نزدیک به واقعیت دست یابیم:

– گفتیم که محمد داؤد میخواست قانون اساسی تعدیل شود و یک نظام شاهی مشروطه جانشین نظام سلطنتی گردد؛ – گفتیم که محمد داؤد میخواست با تدویر لویه جرگه، قانون اساسی جدید تصویب و پس از توشیح نافذ

شود؛ - گفتیم که محمد داؤد میخواست در پرتو قانون جدید انتخابات پارلمانی صورت گیرد، حکومت موجود مستعفی شود و حکومت جدید به اساس اکثریت پارلمانی (یک حزب یا دو حزب) به وجود آید و زمام امور را در دست گیرد. - گفتیم که محمد داؤد آرزومند بود با تشکیل یک حزب سیاسی که خودش در راس آن قرار داشته باشد، به مبارزه انتخاباتی پرداخته و در صورت کسب اکثریت پارلمانی و از مجرای قانونی بقدرت سیاسی دست یابد.

اما طوریکه دیده شد، جریان طوری چرخید که به حکم ماده 24 این حق از محمد داؤد که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطور قطعی سلب گردید و حتی اگر او انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، ازین حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی را که در مدت بیش از چهل سال به نحوی در بالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن، آنهم از مجرای قانونی بود، ولی او را به حکم ماده 24 قانون اساسی از این حق محروم ساختند. با این ترتیب او را بیک "پلنگ زخمی" تبدیل کردند و به قول کشکی: «محمد داؤد در برابر نظام جدید و کسانیکه در رویکار آوردن آن نقش داشتند، یک تنفر شدید را در خود پرورش داد. درین وقت بود کسانیکه منافع خود را در نظام جدید در خطر می دیدند [به شمول هواداران جریانهای ضد سلطنت و عده ای از چپگراها] در اطراف او جمع شدند و محمد داؤد زیر چتر مصئونیت خاندان سلطنتی توانست بسا فعالیتهای تخریبی را علیه حکومت، در شوری، مطبوعات غیرحکومتی، شاگردان معارف و حتی خود کدرهای حکومت رهنمائی کند..» (کشکی: دهه قانون اساسی....، صفحه 17 و 18)، تا آنکه ماجرا از تخریب عادی نظام گذشت و سخن به سقوط نظام کشید و کودتای 26 سرطان براه افتاد و در ظرف یک شب بساط نظام چهل ساله سلطنت برچیده شد.

اینکه چرا پادشاه پیشهاد محمد داؤد را در اساس قبول کرد، ولی اجرای آنرا به وقت و زمان مناسب و افرادی که بتوانند مسئولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند، موکول کرد، دلیل آن واضح است، طوریکه در فوق اشاره شد، پادشاه نمیخواست امتیاز اینکار بزرگ و تاریخی را مثل پلانهای پنجساله و تطبیق موفقانه نهضت زنان بار دیگر به محمد داؤد بدهد و مرحله رسیده بود که پادشاه تصمیم داشت تا خودش عنان امور را شخصاً بدست گیرد و از قید نفوذ شخصیت های پر قدرت خانواده خود را آزاد سازد. به این اساس پادشاه حق داشت تا با قبول استعفی محمد داؤد از صدارت و سپس توظیف دکتر محمد یوسف برای تشکیل کابینه، طرح پیشنهادی محمد داؤد را عملاً مورد غور قرار داده و به حکومت جدید هدایت دهد که طرح قانون اساسی جدید را با گماشتن یک کمیسیون تسوید رویدست گیرد. به همین دلیل دهه مسما به "دموکراسی" در تاریخ بنام ایشان درج گردیده است.

در هر حال اینکه چه دست ها در داخل ارگ و نیز در بیرون با کدام اهداف اینکار را کردند، مشخص و قطعی نیست و اما احتمال دارد دلیل آن در کشیدگی های خانوادگی، بیرون کردن رقیب از چرخ سیاست، عقده های بعضی اشخاص که از محمد داؤد به نحوی آزرده خاطر بودند (چه در کسب مقام و چه به دلایل دیگر) و یا جاه طلبی و انتقام گرفتن و یا بعضی ها به این فکر که حالا محمد داؤد با استعفی خود از صحنه بیرون شده، باید در زیر چتر صاحب قدرت دیگر خاندانی که ستاره اقبالش در حال عروج است، جایگاه و مقام خود را حفظ کنند، دست به اینکار زدند.

اگر فقره ششم ماده 24 مانع اعلام قطع منسوبیت یکی از اعضای خانواده شاهی از عضویت خانواده نمیگردید، در آنصورت زمینه برای محمد داؤد فراهم می شد (اگر میخواست)، میتوانست از این راه به هدف خود که تشکیل یک حزب بود، به فعالیت سیاسی آزاد و قانونی بپردازد که در اینصورت به نظر اینجانب جریان به یک شکل مثبت تغییر میکرد و آینده کشور و نظام را به خطر نمی انداخت:

- 1 - محمد داؤد با نظام دشمن نمی شد، بلکه برای حفظ نظام و سلطنت مشروطه میکوشید.
- 2 - او میتوانست با سابقه کار و شناختی که با مردم داشت، بزودی بنیاد یک حزب میانه (بین راست و چپ افراطی) را مبتنی بر یک مفکوره ملی و اسلامی ایجاد کند.
- 3 - پادشاه در آنصورت بدون نگرانی میتوانست قانون احزاب را توشیح کند و به فعالیت احزاب در حدود قانون اجازه فعالیت دهد.

- 4 - در اینحال امکان داشت یک عده جوانان که نسبت فقدان یک حزب ملی و اسلامی معتدل ناچار به گروپهای چپ و راست افراطی پیوسته بودند، به حزب میانه ملی و اسلامی محمد داؤد ببینوند که از اینطریق از قوت احزاب افراطی و نفوذ روزافزون حامیان خارجی شان کاسته می شد.
 - 5 - به احتمال زیاد تشکیل همچو حزب ملی و مترقی میتوانست حمایت جهان غرب را برای تشدید روابط نزدیک با افغانستان و تقویه همچو حزب بار آورد که در برابر نفوذ روز افزون پیروان مارکسیزم - لنینیزم در کشور به خوبی مبارزه میکرد.
 - 6 - احتمال داشت یک تعداد جوانان مخالف چپگرایان بجای آنکه از روی مجبوریت به احزاب راست افراطی روی آورند، در وسط قرار میگرفتند و به حزب میانه ملی و مترقی جلب و جذب می شدند.
 - 7 - امید آن موجود بود که در ظرف چند سال سه حزب قوی تبارز نمایند: احزاب متمایل به چپ، حزب متمایل به راست (گروپ جوانان مسلمان) و در بین آنها حزب ملی و مترقی میانه.
 - 8 - با این وضع انگیزه ها و دلایل برای کودتا از بین میرفت و احتمال وقوع آن به کمترین حد تقلیل می یافت.
 - 9 - برهم زدن نظم عامه از طریق راه اندازی مظاهرات گروپ های چپ و راست افراطی و تخریبات آنها علیه نظام به حداقل پائین می آمد که بیشتر قابل کنترل و رهنمائی میبود.
 - 10 - رخنه کردن جناح های افراطی در داخل حکومت به منظور تخریب نظام کم می شد.
 - 11 - احتمال داشت که با موجودیت یک نوع نظم سیاسی قوای ثلاثه دولت به وجه بهتر کار میکرد و تخریبات ذات البینی آنها و نیز مداخلات شان در امور یکدیگر به حداقل میرسید.
- بهرصورت "سناریوی" احتمالی فوق ممکن است به نظر بعضی ها ترسیم یک حالت بیش از حد خوشبینانه باشد، ولی اگر از حق نگذریم که یک تعداد این احتمالات البته با درجات متفاوت میتوانستند تحقق پذیرند و بدانوسیله کشور از وقوع کودتا و سرنگونی نظام در امان می ماند. والله اعلم بالصواب.

کاش به محتوای نامه های محمد داؤد که در جریان آخرین سال صدارت خود معنوی پادشاه افغانستان محمدظاهر شاه نوشته بود، در همان وقت به نحوی توجه مبذول میگردید و یا لا اقل در ماده 24 قانون اساسی 1343 محدودیت بر فعالیت سیاسی آزاد "عم و ابنای عم پادشاه" وضع نمی شد، به یقین که مسیر تحول نظام شاهی به گونه ای نمی بود که با کودتای سرطان 1352 تغییر کرد. با مطالعه این نامه های تاریخی و مهم میتوان به عمق موضوع پی بُرد که چگونه دست های از ارگ گرفته تا مقامهای دیگر در اینکار دخیل شدند و مسیر را به سمت دیگر کشانیدند.

بعضی ها مباحثات بر آن دارند و می پرسند که آیا کدام کشور اسلامی به شول کشور های منطقه صاحب قانون اساسی بهتری از قانون اساسی سال 1964 بود؟ در جواب باید گفت که اهمیت متن قانون اساسی در تطبیق مواد آنست، بخصوص وقتی ادعا میشد که هدف آن بیشتر تفکیک قوای ثلاثه دولت بوده است، اما طوریکه دیده شد مداخلات هر یک از قوای مذکور در امور یکدیگر و نیز در فقدان قانون احزاب کار به کجاها رسید. وقتی عمل با متن قانون یکسان نباشد، مفهوم مزیت متن قانون زیر سؤال قرار میگیرد.

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم